

## مقدمهٔ چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه

در حدود نیم قرن پیش ازین، در بر صغیر هند مردی بنام پروفیسر شیرانی میزیست، وی بر تاریخ ادبیات زبان دری و تحو لهای وارده بر آن احاطه تام و نظر نقادی داشت و مخصوصاً شاهنامهٔ فردوسی و احوال و افکار این شاعر را نیک دانستی، و درین مورد نظرهای دقیق و آراء خاصی داشت.

وی از نخستین دانشمندانیست که هجو فردوسی را از سلطان محمود به نظر انتقادی دید و بروجود آن شك کرد، و در رد آن مقاله ها نوشت و کوشید که آنرا مجعول و ساخته و پرداختهٔ مغرضان مابعد بدانند، و هم داستان یوسف و زلیخا را که از قدیم به فردوسی منسوب گشته فرآوردهٔ شاعری دیگر بشمارد. این سخنان محقق مذکور را در اوائل، کسی محل اعتبار قرار نداد، ولی بعد از آن در خود ایران هم دانشمندان متلفت این مقصد شدند و از روی ملاحظهٔ برخی از نسخ خطی دریافتند که کتاب یوسف و زلیخا از فردوسی نیست.

برای اینکه متدرجاً بمقصد برسیم، بهتر است پیشتر این دانشمند مرحوم افغان هند را هم بشناسیم، و بعد از آن به مقاصد دیگر بگذریم:

پروفیسر مولوی محمدشفیع لاهوری که یکی از فضلاء نامدار و دوست معاصر پروفیسر شیرانی بود، مقالته مفصلی بر احوال و زندگی و آثار دوست خود پروفیسر شیرانی نوشته که در جلد سوم مقالات مولوی محمدشفیع (طبع لاهور ۱۹۷۴) از صفحه (۳۳۸ تا ۳۵۶) بزبان اردو طبع شده است و درینجا مختصری از مطالب آن تفصیل آورده می شود:

مرحوم حافظ محمود خان شیرانی<sup>(۱)</sup>:

پدرش محمداسمعیل خان نامداشت و از نامداران ثروتمند تونک ولایت ماروار هند بود، تولدش در همین شهر در سنه (۱۸۸۱ م) بوقوع پیوسته و تحصیلات ابتدائی خود را در فارسی و اردو و عربی نزد پدرش آغاز و بعد از آن تحصیلات عالی را در اورینتل کالج لاهور تا درجه "منشی فاضل" تکمیل کرد، و در آغاز قرن (۲۰) برای تحصیل درجهٔ بیرستری در قانون به لندن رفت، و در آنجا مطالعات خود را در ادبیات و تاریخ و علوم ادبی ادامه داد و یکی افاضل روزگار بر آمد و مخصوصاً در شاهنامه فردوسی و علم عروض و بلاغت آیتی بود، و در سنه (۱۹۱۱ م) بر کتاب معروف "آغاز و نشو و نما ی اسلام و بانی اسلام" مقدمه و تکملهٔ مفصلی بانگلیسی نوشت که موجب شهرتش در حلقه های علمی شد و چون در سنه (۱۹۲۱ م) واپس بهند آمد، یکسال بعد در (۱۹۲۲ م) در اسلامیه کالج لاهور بحیث استاد پذیرفته و کتاب معروف خود "اردو در پنجاب" را منتشر ساخت.

پروفیسر شیرانی اکنون در محافل علمی و ادبی شهرت شایانی یافت و بحیث "ریسرچ سکالر" بانگلستان فرستاده شد، و در آنجا مدتی با مؤسسهٔ معروف لوزاک همکار بود و مدت ده سال در یونیورسیتی لندن به مطالعه و تدریس پرداخت، تا که در اکتوبر (۱۹۲۸ م) در پوهنتون لاهور استاد اردو گشت و در نومبر (۱۹۴۰ م) از پیشهٔ استادی باز نشسته شد و به تونک رفت. درین مدت تذکرهٔ شعراء "مجموعهٔ نغز" تألیف ابوالقاسم میر قدرت الله را باسلوب انتقادی جدید ترتیب و طبع کرد و بر شعرا العجم شبلی نعمانی و تاریخ بخاراء و امبیری و ترجمهٔ خزائن الفتوح و دیوان منسوب به معین الدین چشتی و هم بر یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی و هجو او مقالات انتقادی نوشت، و ذخیرهٔ عظیمی از کتب نایاب خطی و مسکوکات کهن و آثار عتیقه و مخطوطات فراهم آورد، و در فن کتابشناسی و خواندن مخطوطات قدیم و شناخت نسخ ذوقی بدیع و نظر صائب داشت و در زبان فارسی هم استاد

جامع و صاحب نظری بود.

کتابخانه وی از نسخ نایاب و چندین جلد شاهنامه خطی و کتب قدیم عربی و فارسی و اردو مملو بود، و مخطوطات منحصر بفرد، و بقلم مؤلفان داشت، گرانبهاترین مخطوطات نفیس نایاب را فراهم آورده بود، که عدد آن تا (۲۱۰۰) نسخه مخطوط و (۱۷۰۰) نوادر مطبوع میرسید. کتاب المدونه بر ورق غزال مکتوب (۴۱۲ق) و بسا مخطوطات گرانبها دران بود، اکثر این نفایس علمی و هنری او را پوهنتون لاهور خرید و یا مجاناً از طرف او به کتابخانه اهداء شد.

شیرانی به اخلاق نیکو و کلام شیرین و مروت و مهمان نوازی و تحقیق و انتقاد ادبی مشهور بود. تاریخ رحلت وی ازین جهان، روز جمعه ۱۵ فبروری (۱۹۴۶) بعمر (۶۴) سال و ۴ ماه در تونک است (تم کلامه).

تحقیقات شیرانی در تاریخ ادب اردو و اشعار شیرین او درین زبان شهرت داشت پسرش اختر شیرانی (داؤدخان) از ستارگان درخشان قدر اخیر ادب در زبان اردوست که خود موجد سبک جدید و قافله سالار شعر اردو در قرن بیستم است.

نظر رسا و قریحه نقاد پروفیسر شیرانی در دو کتاب وی، تنقید شعرالعجم و چهار مقاله بر فردوسی خوبتر نمایانست، مطالعات وسیع او در مخطوطات فارسی و ادب قدیم این زبان و آثار اساتید بمدد حافظه قوی، باو قدرت کامل یکنن (نقاد) را بخشیده بود، که در آنی واحد بر مطلب نظائر مختلف را از اساتید متعدد زبان دری ایراد کرده می توانست، و بسا از داستانهای مشهوریکه در کتب گذشتگان بتواتر جای گرفته، با دلائل استوار تاریخی و ادبی رد میکرد.

از کتاب حاضر بنام (فردوسی پر چهار مقالی) در حدود (۱۹۴۰م) در برخی از مجلات ادبی هند مطالبی نشر شد، تا که در آخر انجمن ترقی اردو (هند - دهلی) مجموعه این مقالات انتقادی را در سنه (۱۹۴۲م) در (۲۷۲) صفحه طبع کرد.  
درین مقالات چهارگانه :

۱. شاهنامه و علل و زمان نظم آن.
  ۲. هجو سلطان محمود غزنوی.
  ۳. مذهب فردوسی.
  ۴. یوسف و زلیخای فردوسی.
- شیرانی توانست روایات معنعن و داستانهاییکه بعد از عصر فردوسی برو و کتابش بسته اند بانظرها و آراء انتقادی خود تشریح دهد، و برخی از روایات مشهور را رد نماید.
- نویسنده این سطور که از مدت ۳۰ سال با شاهنامه سروکاری دارد، بعد از دیدن نسخ متعدد خطی و چاپی این کتاب ارزشمند استاد خراسان، با این سوا لها مواجه شد :
۵. نسخه اصیل شعر فردوسی با مقدار اشعاریکه خودش سروده کجاست؟ و چرا در کره زمین تاکنون نسخه مکتوبه قبل از مغل (۶۰۰ ق) در هیچ جایی پیدا نیست؟ و چرا تمام نسخه های موجوده کنونی مربوط به زمان بعد از مغل اند؟ مثلاً اقدم نسخ مکشوفه کنونی دنیا همانست که در موزه برتانیه لندن است مؤرخ (۶۷۵ ق ۱۲۷۶ م) که این هم يك نصف قرن بعد از خروج مغل است.
  ۶. چرا تمام نسخ خطی و مطبوع شاهنامه در کلمات و عدد ابیات و حتی خصائص ادبی و لسانی باهم فرقه های فاحش و جالب و دیدنی دارند؟ و حتی دو نسخه معتبر کاملاً مطابق باهم دیده نشده است؟
  ۷. با در نظر داشتن سوال اول و دوم، آیا بر نسخه های این هفتصد سال اخیر و محتویات آن اعتماد تمام توان کرد؟ و اگر اعتماد کنیم تا کدام جا؟ و بر کدام حصص کتاب.

درین کتاب شیرانی به برخی ازین گونه پرسش ها پاسخ گفته شده، و برخی هم هنوز پوشیده مانده و انتظار تحقیقات مزید دانشوران جهانی را دارد. ولی مواد آتی در خور انکار نیست که :

۱. آنچه بر مبنای سبک شناسی و معاییر زبان دری در قرن چهارم هجری به گفتار فردوسی و خصایص ادبی عصرش ماند، مال فردوسی خواهد بود والا فلا.

۲. آنچه منافی واقعیت های مثبت تاریخی است، حتماً از مجعولات منسوبه است و بفردوسی تعلق ندارد مانند داستان حسن میمندی، که قبل از عصر فردوسی در گذشته بود و از طرف دیباچه نویسان بعدی جعل شده و نام پدر را بجای پسر آورده اند.

شیرانی در مسایل مطروحه چهارگانه کتابش بر همین معاییر و مبانی سخن میراند و انتساب یوسف و زلیخا و هجویه را بفردوسی رد مینماید و درباره مذهبش هم سخنانی دارد شنیدنی و در خور غور و تامل !  
در قدیمترین سندی که درباره فردوسی و محمود از تاریخ سیستان (حدود ۴۴۵ ق) در دست داریم، ابداً ذکری از هجو سرایی و تعصب مذهبی طرفین در دست نیست، بلکه رنجشی بوده بر مبنای مسائل شخصی، چنانچه گوید :

"و حدیث رستم بدان جمله است که بوالقاسم فردوسی شاهنامه بشعر کرد، و بر نام سلطان محمود کرد، و چندین روز همی برخواند. محمود گفت : همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست.

بوالقاسم گفت : زندگانی خداوند دراز باد ندانم اندر سپاه او چند مرد، چون رستم باشد، اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت. ملک محمود وزیر را گفت : این مردک سرا بتعرض دروغزن خواند. وزیرش گفت : باید کشت. هر چند طلب کردند نیافتند. چون بگفت رنج خوبش ضایع کرد و برفت، هیچ عطا نیافته، تا بغربت فرمان یافت."

(تاریخ سیستان ص ۷ - ۸ چاپ تهران ۱۳۱۵ ش)

اگر مرگ فردوسی را در (۴۱۱ ق یا ۴۱۶ ق) بپذیریم، این نوشته تاریخ سیستان بزمان ۲۰ سال بعد از

فردوسی متعلق است، که در آن ذکری از هجو و مسائل مذهبی نیست.

در سنه (۴۳۸ ق) هنگامیکه ناصر خسرو از طوس میگذشت، کاروانسرای بزرگی را که بتازگی در طوس ساخته بودند دید و گفتند که این بنا باهمان پول ساخته شده که سلطان محمود بطور صلّه بفردوسی فرستاده، ولی این صلّه وقتی رسید، که شاعر در گذشته بود<sup>(۲)</sup>. اگر این روایت ناصر خسرو را صحیح بدانیم. پس داستان محرومیت فردوسی در حدود بیست سال بعد از درگذشت وی شهرت داشته است ولی ناصر خسرو که مرد شاعری استوار و حتی داعی و حجت خراسان بوده و با ترکان و تگینان تعصبی نیز داشته<sup>(۳)</sup> و لابد از سنی گری غزنویان و سلاجقه اذیت ها دیده، به هجو سرایی و مذهب فردوسی اشاره یی هم ندارد.

گمان می رود که تا حدود (۵۰۰ ق) این داستان در میان نبوده و بعد ازان به جعل و ترتیب آن پرداخته اند، چنانچه در چهار مقاله عروضی سمرقندی حدود (۵۵۰ ق) و هم در کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی تألیف بعد از (۵۵۶ ق) دیده می شود :

"اما از شعرای فارسیان که شاعری و معتقد بوده اند و متعصب هم، اشارتی برود ببعضی : اولاً فردوسی طوسی شاعری بوده است و در شهنامه چند موضع بانتقاد خود اشارت کرده است و شاعری طوسی بفردوسی تفاخر میکند و میگوید :

هروز برو عالم واعر که او طوسی بود  
چون نظام الملك و غزالی و فردوسی بود"

(کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی تألیف بعد از (۵۵۶ق) چاپ تهران ۱۳۳۱ ش، ص ۲۵۱).  
جای تعجب است که این شاعر طوسی، فردوسی را که بزعم عامه باید شاعری باشد، در قطار نظام الملك و غزالی که هر دو از سنیان سرسخت بودند، قرار داده است، و صاحب النقض هم برای اثبات تشیع او این بیت را بکار برده است.

محمد بن علی شبانکاره یی در مجمع الانساب تألیف (۷۳۵ ق) درباره محمود مینویسد:  
"شعر دوست داشتی و شاعر را صلت بسیار دادی، و همه روز در شعر بحث کردی و ششصد شاعر خوب داشت از استادان شعر و همه را اقطاع و ادراغ معین کرده بود. غیر آنکه هرگاه که قصیده خواندندی هزار هزار دینار بدادی و سرور شاعران عنصری بود و عنصری او را منادمت داشت و همه شاعران در تحت تربیت او بودند. اما شعرهای بد گفته اند. چنانچه درین روزگار مطالعه میروید و چیزی نیست و غالباً در آن روزگار نیکو بوده، و فردوسی شاهنامه در حق او ساخت و سلطان باحال او نیفتاد. و از دو جهت بود: یکی آنکه عنصری هنر شعری او بشناخت، و او را بچشم سلطان بپوشید و ترسید، که اگر او پیش سلطان راه یابد، همه شاعران را بازار کاسد شود و دیگر آنکه فردوسی مذهب شیعه داشت و کسی که مذهب شیعه داشتی و ترک سنت و جماعت کردی، سلذان او را دوست نداشتی و از آن جهت او را بخود نزدیک نگردانید و فردوسی ازو تمتعی نیافت، تابدانی که بد مذهبی چگونه بی حرمتی دنیا و آخرتست. باوجود آنکه میتوان دانست که او را جمله علوم عقلی و نقلی جمع بوده است، بسبب میل که ببد مذهبی کرده بود، خدایتعالی او را شهرتی نداد. و شاعری علوی نایبنا سلطانرا بود و شعر نیکوگفتی و در جنب آن شعرای دیگر بود و او یک قصیده بر سلطان خواند و سلطان او را یک پیل زر سرخ داد."

ازین تصریح و تفصیل شبانکاره یی پدید می آید که در دو قرن بعد از (۵۰۰ق) داستان محمود و فردوسی و شاعری بودن او را شاخ و برگ تمامی بخشیده و هر کس بقدر توانش حمایتی بگردنش بسته اند، در حالیکه در عصر قدماء، مسئله هجو و مذهب فردوسی در بین نبوده و خود فردوسی هم علت محرومیت خود را فقط به "بدخواه" حواله دهد، و این موضوع را مؤلف کتاب بکمال و تمام شرح مستوفائی داده است.

ام انتساب منظومه یوسف و زلیخای بفردوسی که محققان غربی مانند نلدکه و براون و ایتھی و غیره هم آنرا پذیرفته اند، تا جاییکه من بیاد دارم نخستین بار از طرف پروفیسر شیرانی در مطبوعات هند مطرح و رد شد. و در ایران مرحوم عبدالعظیم قریب در مجله تعلیم و تربیت (طبع تهران) و هم استاد مجتبی مینوی در مجله روزگار (لندن) درین موضوع به تفصیل کافی تر وارد شدند و استاد دکتور ذبیح الله صفا در کتاب حماسه سرایی در ایران (طبع تهران ۱۳۳۳ ش) گفت:

"در نسخ معمول زلیخا ببحر متقارب است که نساخ جاهل آنرا از کلام فردوسی دانسته و متأخر آن نیز اشتباه کرده اند، اته و نلدکه و برون با اصرار عجیبی آنرا از فردوسی شمرده اند. اما سبک کلام و سستی بسیاری از ابیات و استعمال تراکیب و اصطلاحات آن از عهد غزنوی نیست. از نسخه خطی آقای عبدالعظیم قریب نیز عدم تعلق آن بفردوسی آشکار است، که گوینده آن هر چهار خلیفه اسلام را بنیکی ستوده و میرساند که از اهل تسنن بود نه تشیع. و هم در آغاز مدح ابوالفوارس شمس الدوله طغانشاه محمد بن الب ارسلان ممدوح ازرقی آمده:

مکل بوالفوارس پناه جهان  
طوغنشاہ خسرو الب ارسلان

پس گوینده آن حتماً غیر از فردوسی بود، (ص ۱۷۵).".

همین استاد محترم در کتاب تاریخ ادبیات در ایران (ج ۱ ص ۳۶۱ طبع تهران ۱۳۳۹ ش) مطالب فوق را باز آورده و گوید که نام شاعر معلوم نیست بنا بر آنچه خود در مقدمه این داستان گفته است، داستانهای دیگر را هم که بعضی حماسی و بعضی عشقی بوده بنظم در آورد.

استاد مرحوم سعید نفیسی در سنه (۱۳۴۴ ش) در تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی مینویسد: "یوسف و زلیخا را بخطا بفردوسی نسبت داده اند. در يك نسخه خطی تخلص سراینده شمس است در سنه (۶۷۵ ق یا ۴۷۵ ق) در نسخه دیگر این تخلص امانی خوانده می شود، که شمس الدوله طغانشاه او را از زندان رها کرد، و او یوسف و زلیخا را بعد از (۴۷۶ ق) پایان رسانید، (ج ۱ ص ۵۴)".

بدین نحو عدم انتساب یوسف و زلیخا بفردوسی طوریکه شیرانی مدعی بود از طرف تمام فضلا پذیرفته شد و تفصیل دلائل شیرانی درین کتاب آمده که نمودار نظر صائب و نقاد اوست و برخی از مطالب او را استاریکوف در کتاب فردوسی و شاهنامه، (ترجمه رضا آذرخشی) نیز تأیید کرده است و آقای جهانگیر افکاری مترجم دیباچه ترجمه ژول موهل هم در هاشم (ص ۱۹۶ دیباچه شاهنامه طبع تهران ۱۳۵۴ ش) باین مطلب اشارتی دارد، که هجو نامه ساختگی است، و مقام فردوسی والاتر از آنست که بچنین هجوی یا تعصبی دامن خود را ببالاید.

بهر صورت پروفیسر شیرانی مرحوم درین کتاب بسا مسائل دقیق حیات فردوسی و سرگذشت شاهنامه و تصرفاتی که در آثارش وارد آورده اند طرح میکند، که هر یکی در خور غور مزید دانشمندان خواهد بود، ولی علی ای صوره دلائل و تحقیقات و نتیجه گیریها از مطالعات دقیق آثار فردوسی و معاصرین او که پروفیسر شیرانی مرحوم نوشته بجای خود خواندنی و دارای نکات جدید شنیدنی و آموختنی است.

برای مردم افغانستان که با فردوسی خراسانی علائق کهن استوار دارند، و بسا حقایق و مجعولات را درباره او و غزنه و سلطان محمود شنیده اند و فردوسی هم در آن زمان از تبعه دولت غزنویه بود و کتابش هم سرآمد آثار زبان دری است فرقی ندارد که فردوسی مذهباً چه بود؟

زیرا ما مردم افغانستان در مفاخر خود سنی، حنفی، شافعی، حنبلی حتی کرامی و اسماعیلی و حروفی و روشانی و اهل حدیث و معتزلی و صوفی وجودی و امامیه اثنا عشریه و غیره زیاد داریم، که جمعا آنها را از مفاخر جزو تاریخ خود می‌شماریم. ولی تحقیق در عقاید و گرایش های فکری و مذهبی هر يك کاریست جائز و حتی در برخی موارد فرهنگی لازم.

فردوسی در قلمرو سیاسی و ادبی و فکری عصر سامانیان بلخی و غزنویان افغانستان پرورده شده و شاهنامه او سرآمد آثار دری این عهد است و بنا برین خود او با اثر جاویدش جزو تاریخ و ادب ماست و شاهنامه او یکی از منابع مهم تاریخ اجتماعی و ادبی و گواه صادق استوار نهضت ادبی زبان دری در خراسان قدیم وسیع است، و او را از مفاخر مشترك ملل آسیای میانه و خراسان بزرگ باید دانست.

تحقق در محیطی که فردوسی و شاهنامه را بوجود آورد و پیدایش و الحاق برخی مجعولات بعدی به شاهنامه از قبیل هجویه و ابیات مذهبی و انتساب کتاب مجعول یوسف و زلیخا باو، و بسا مسائلی دیگر که این کتاب متضمن بحث و کاوش درانست از سخن های گفتنی و شنیدنی تاریخ ادب و فرهنگ لایزالست، که خاک دولت غزنویه مرکز آن بوده و ملل دیگر مجاور هم در آن سهم عظیمی دارند.

ما در عصری زندگی میکنیم که با مبادی علمی مثبت و تجزیه لابر اتوار و اصول تحلیل ساینسی سروکار داریم. در مسائل تاریخ و کلتور و کاوش حقایق زندگانی گذشتگان و اوضاع فکری نیز باید بر راهی برویم که ما را به واقعیت اوضاع نزدیکتر سازد، و بنابراین تحقیق در هر موضوع اجتماعی و فرهنگی و تاریخی و فکری و عقیدوی کاریست جایز، اگر چه در بین مردم و یا روایات سابقه، نقاط مخالف آن هم مروج باشد.

مسئله تحقیق حیات و افکار و عقاید فردوسی و درجه اصالت مندرجات شاهنامه یا در برخی از مجعولات بعدی، یکی ازین گونه کارهاست که باب انتقاد ادبی را در نوشته های ما میکشایند، و این کتاب یکی از آثار مغتتم این سلسله است، که من ترجمه دری آن را به اخلاف محمود و فردوسی تقدیم میکنم<sup>(۴)</sup>.

ماخذ

۱. شیرانی طایفه افغانی پشتو زبان مقیم دامنه های کوه سلیمان در شمال لورلائی بلوچستان است یکی از شعب سره بن افغان، که اجداد پروفیسر شیرانی ازینجا به تونک هندوستان جنوبی رفته بودند و این سخن را نویسنده این سطور در سنه (۱۹۳۸ م) در لاهور از خود او شنیده بودم. (حبیبی)
۲. این داستانرا ژول موهل در مقدمه ترجمه فرانسوی شاهنامه بحوالت سفرنامه ناصر خسرو آورده (ص ۱۱۰ دیباچه شاهنامه، جهانگیر افکاری - تهران ۱۳۵۴ ش) در حالیکه در نسخ مطبوعه سفرنامه بنظر نرسید، شاید مرجع ژول موهل کدام نسخه خطی بوده که دران این گفتار ناصر خسرو را دیده باشد، (ح).
۳. مثلاً گوید:

مرط—غزل ترکمان و جغری را  
بابخت نبود و بام—هی کاری  
استاده بدی به بامیان ش—یری  
بنشسته در بشین ش—اری  
خاتون و بگ و تگلین شده اکنون  
هر ناکس و بنده و پرس—تاری

(دیوان ناصر خسرو ۴۶۹) (ح)

۴. مقدمه چهارمقاله بر فردوسی و شاهنامه، ص ۱ - ۱۲. از نشرات بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه، کابل ۱۳۵۵ ش.